



Photo © Roger Violett, Paris

و کار روی رمانش ادامه می‌دهد، اما هنوز نمی‌خواهد آنها را منتشر کند.  
**۱۸۴۷** هوگو از زندان «روکت» بازدید می‌کند و در آنجا با یک محکوم به مرگ به مصاحبه می‌پردازد. بر روی سخنرانیهایش درباره اصلاحات جزائی و کار کودکان کار می‌کند و سخنرانیهایی در مجلس اعیان ایراد

«لئوپلدین و «کتاب ساعات»، تکچهره‌ای از لئوپلدین هوگو در سن یازده سالگی به قلم اوگوست دو شاتیدن. مرگ نابنگام او در نوزده سالگی بر اثر غرق شدن در نزدیکی دهکده ویلکبه، بین روئن و لوهارو، ضربه وحشتناکی بر هوگو زد. عشق پدرانه هوگو به او در رابطه میان زن و اثران و کوزت در رمان «بینوایان» بازتاب یافته و نیز الهامبخش یکی از زیباترین اشعار او شده است: «فردا، سحرگاهان، هنگامی که نشت سفید است...» (از مجموعه «تاملات») خانه والدین شوهر لئوپلدین در ویلکبه در کنار ساحل رود سن به صورت موزه‌ای از یادبودهای هوگو درآمده است که دست کمی از خانه خود هوگو در پلاسی د ووز، پاریس، و خانه اوتویل در گرنزی ندارد.

«ارزانی»، که بر مبنای نمایشنامه هوگو تصنیف شده است، اولین بار در وین روی صحنه می‌رود.  
**۱۸۴۵** هوگو به دستور شاه رسماً درج‌رگه اشراف فرانسه درمی‌آید. نسخه جدید و نهایی «رن» منتشر می‌شود. در ماه ژوئیه پلیس هوگو را در حین زناش آشکار با لئونیه بیار دستگیر می‌کند. سمت اشرافی هوگو مانع از توقیف او می‌گردد، اما لئونیه روانه زندان می‌گردد و کار رسوائی آنچنان بالا می‌گیرد که هوگو مجبور می‌شود وانمود کند که در خارج به سر می‌برد، اما در حقیقت کاملاً خود را از انظار دور نگه می‌دارد. نوشتن داستان بینوایی‌ها که بعدها به صورت «بینوایان» درمی‌آید، آغاز می‌شود.  
**۱۸۴۶** در آغاز ماه فوریه هوگو از خلوتگاه خویش خارج می‌شود و در جلسه «کمیته یادمان‌ها» شرکت می‌کند. اندکی بعد اولین سخنرانی خویش را در مورد مالکیت آثار هنری در مقابل اعضای مجلس اعیان ایراد می‌کند. هوگو از زندان کونسیرژری بازدید می‌کند و یادداشتهای زیادی از آنجا برمی‌دارد. کلمه پرادیه، تنها فرزند ژولیت دروئه، در سن بیست سالگی می‌میرد. هوگو که همواره با این زن جوان بمانند یک پدر خوانده رفتار کرده است، در غم ژولیت شریک می‌شود. هوگو برای نخستین بار از ویلکبه بازدید می‌کند. به نوشتن شعر

## غارت کاخ تابستانی

به کاپیتان باتلر

خانه اوتویل

۲۵ نوامبر ۱۸۶۱

آقای محترم، شما جویای نظر من درباره لشکر کشی به چین شده‌اید. شما این لشکر کشی را افتخارآمیز و شکوهمند می‌دانید و این لطف را دارید که در این باره احساسات مرا نیز به حساب آورید. به عقیده شما لشکر کشی به چین که زیر پرچم ملکه ویکتوریا و امپراتور ناپلئون صورت گرفت افتخاری است که فرانسه و انگلستان مشتری‌کا در آن سهیم‌اند و شما میل دارید بدانید که من تا چه اندازه این پیروزی انگلستان و فرانسه را تأیید می‌کنم.

چون مایلید نظر مرا در این باره بدانید، پس گوش کنید: در گوشه‌ای از جهان پدیده شکفتنی وجود داشت؛ این پدیده شکفت «کاخ تابستانی» بود. هنر بر دو اصل استوار است: آلمان و تخیل. اولی هنر اروپا را موجب شد و دومی هنر شرق را. رابطه «کاخ تابستانی» با تخیل همان رابطه معبد «پارتنون» با آلمان است. تمام آنچه که می‌تواند از تخیل مردمی تقریباً فوق انسانی زائیده شود در «کاخ تابستانی» جمع است. این کاخ عمارت واحد و منفردی همچون پارتنون نیست، بلکه الگویی است از خیامی‌ها، البته اگر بتوان برای خیامی‌ها الگو قائل شد. برای اینکه بتوانید «کاخ تابستانی» را در ذهن خود مجسم کنید، ساختمانی غیرقابل وصف و عمارتی ماهوار را در نظر آورید. در رویای خود مرمر، یشم، برنز و سفال را در کنار هم قرار دهید، حصاری از سرو دور آن بکشید، سقفی از سنگهای گرانیتا بر آن بزنید، پرده‌هایی از ابریشم بر آن بیاویزید، اینجا و آنجا محراب و شبستانی بزنید، در گوشه‌ای

بنا نه تنها شاهکارهایی از هنر را در دل خود داشت، بلکه توده‌ای از جواهر بود. چه غارتی و چه ثروت بادآورده‌ای! یکی از فاتحان جیبیای خود را انباشت و آن دیگری با دیدن او صندوقهایش را پر کرد. آنگاه هر دو دست در دست یکدیگر شادان و خندان به اروپا باز گشتند. آری چنین است ماجرای این دوراهزن. ما اروپائیان مردمی متمدن هستیم و چنینیها در نزد ما وحشیانی بیش نیستند و این کاری است که متمدنان در حق وحشیان انجام دادند! این دو راهزن نامشان در پیشگاه تاریخ فرانسه و انگلستان است. اما من اعتراض می‌کنم و از شما به خاطر اینکه این فرصت را در اختیار من گذاشتید متشکرم! جنایت رهبران را نباید به حساب مردمان گذاشت؛ حکومتها گاهی دست به راهزنی می‌زنند، اما مردمان هرگز. امپراتوری فرانسه نیمی از این پیروزی را به جیب زده است و امروز با نوعی حجب مالکانه خرده زیر شکوهمند «کاخ تابستانی» را به نمایش گذاشته است. امیدوارم روزی فرارسد که فرانسه با پس دادن این غنیمت به سرزمین غارت شده چین خود را از آلودگی پاک کند. اما فعلاً دو دزد و یک غنیمت سرق‌شده در میان است، و من این را یادداشت خواهم کرد.

آری آقای محترم، این نظری است که من درباره لشکر کشی به سرزمین چین دارم.

■ ویکتور هوگو

۱. خیامی‌ها در افسانه‌های یونان موجودی است با سر شیر، بدن بز و دم آفی. - م.
۲. الگین یک انگلیسی بود که در سال ۱۸۰۶ حجابهای معبد باستانی پارتنون را که در آتن قرار دارد کند و به لندن برد. - م.

دیگر ارگی با خدایان و غولان در اطرافش بسازید، آنگاه همه چیز را جلا بدهید، مینا کاری کنید، اکلیل بزنید، رنگامیزی نمائید، سپس معماران شاعر را برگمارید تا هزار و یک پدیده رؤیائی از افسانه‌های هزار و یک شب بسازند، باغها، حوضها و آبهای روان و کف‌آلود بر آن بیفزائید، قوها، لک‌ها و طاووسهایی در آن رها کنید، و در یک کلام غار رؤیائی و مبہوت کننده‌ای را که سیمایی از معبد و کاخ بر خود دارد به تصور درآورید تا «کاخ تابستانی» برایشان مجسم شود. برای ایجاد چنین بناقی نسلها کار تدریجی لازم بوده است. این عمارت که عظمت آن در حد یک شهر بود در طول قرن‌ها به وجود آمده بود. و برای چه کسانی؟ برای مردم. زیرا محصول زمان همواره به مردم تعلق دارد. هنرمندان، شاعران و فیلسوفان با «کاخ تابستانی» آشنایند؛ ولتر از آن صحت می‌کند. در یونان از پارتنون، در مصر از اهرام، در رم از کولوسئوم و در شرق از «کاخ تابستانی» سخن می‌گویند. آنها که موفق به دیدن آن نشده‌اند در خیال خود آن را پرورانده‌اند. این بنا شاهکار نامشکوف عظیمی است که از دور همچون هاله‌ای از تمدن آسیا بر افق تمدن اروپا در نوعی شفق سوسو می‌زند. آری این پدیده شکفت اکنون از میان رفته است!

یک روز دو راهزن به «کاخ تابستانی» وارد شدند. یکی از آنها به غارت پرداخت و دیگری سوزاند. غارت «کاخ تابستانی» نیز به دست دو فاتح صورت گرفت که مشترکاً عمل کردند. نام الگین همواره با پارتنون به خاطر می‌آید. آنچه در مورد پارتنون صورت گرفت به نحوی همه‌جانبه‌تر و بهتری در مورد «کاخ تابستانی» انجام شد، به طوری که هیچ چیز از آن برجای نماند. تمام گنجینه کلیساهای جامع با در اروپا بر رویهم نمی‌تواند با این موزه حیرت‌آور و شکوهمند شرق برابری کند. این